

## سیمای پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> در کشف‌المحجوب هجویری

ابراهیم سلامی\*

### چکیده

سیمای پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> در بسیاری از آثار منشور و منظوم ادب فارسی به نحوی شایسته بازتاب یافته است که گویای علاقه‌مندی و دل‌باختگی نویسندگان آثار به آن حضرت است. کتاب کشف‌المحجوب یکی از متون‌های گران‌سنگ زبان فارسی در قرن پنجم، است. هجویری، پس از اشاره به آیه‌های قرآن، به سخن رسول<sup>(ص)</sup> و روش و منش آن بزرگوار استناد کرده است. نشان دادن برتری‌های پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> و تأکید بر مهربانی و محبت او و ضرورت معرفت بیشتر آن حضرت، هدف این مقاله است. بدین منظور، مباحثی چون مقایسه پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> با پیامبران دیگر مثل موسی و ابراهیم و داود<sup>(ع)</sup>، اخلاق و رفتار پیامبر به ویژه مهر و محبت و بخشندگی و بخشاینده‌گی او، روحیه عبادی و عرفانی پیامبر مثل نماز و روزه و سرانجام خواب و بیداری پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> که در کشف‌المحجوب هجویری آمده، در این جستار بررسی شده است. حاصل این تحقیق نشان می‌دهد پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> مهربان و با محبت، بخشنده و کریم، کارگر و مشتاق در طاعت حق و محبوب و منظور حق تعالی بوده است.

واژگان کلیدی: کشف‌المحجوب، پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup>، هجویری، فضائل و اوصاف اخلاقی.

## مقدمه

بسیاری از آثار منظوم و منثور برجسته ادب فارسی، پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> را به نحوی شایسته معرفی کرده‌اند.

کشف‌المحجوب که یکی از کتب تعلیمی فارسی در موضوع تصوف است، از این دست آثار است. مؤلف این کتاب ابوالحسن علی بن عثمان هجویری غزنوی است که در اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم در غزنین زاده شد. نثر کتاب ساده است و هجویری علاوه بر قرآن از آثار دیگری مثل شرح تعرف، اللمع، طبقات الصوفیه، رساله قشیریه و ... به عنوان مأخذ استفاده کرده است. کشف‌المحجوب خود نیز منبع مراجعه بسیاری از نویسندگان بزرگ تصوف و عرفان از جمله شیخ عطار در تألیف کتاب تذکره الاولیا بوده است. در این کتاب، سیمای پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> هم در احادیث متعددی که از خود آن حضرت نقل شده - که تعداد آنها به صد و چهل و چهار حدیث می‌رسد - و هم در سخنان دیگران و هم در رفتارها و کردارهای ایشان به نمایش درآمده است.

بدیهی است لازمه محبت به هر کس، معرفت و شناختن اوست و هدفی که این مقاله دنبال می‌کند، کمک به روندی است که منجر به شناخت بهتر پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> می‌شود و آگاهی بیشتری را از روش و منش او به دست می‌دهد. بی‌تردید کاری که معرفت بیشتر پیامبر هدف آن است، به تبع، محبت بیشتر او را نیز ارزانی می‌دارد.

۱. مقایسه پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> با دیگر پیامبران

نویسندگان دیگر در آثار خود به ستایش از نیکی‌های پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> پرداخته‌اند و به منظور نشان دادن برتری‌های پیامبر اسلام و تبیین جایگاه والا و درجه اعلای او، ایشان را با پیغمبران مقایسه کرده‌اند. هجویری نیز در کشف‌المحجوب به مقایسه پیامبر<sup>(ص)</sup> با پیامبرانی چون ابراهیم<sup>(ع)</sup> و موسی<sup>(ع)</sup> و داود<sup>(ع)</sup> پرداخته است:

۱-۱. مقایسه حضرت محمد<sup>(ص)</sup> با موسی<sup>(ع)</sup>

۱-۱-۱. مقایسه با رویکرد به بحث تجلی حق

در سنجشی که هجویری بین پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> و حضرت موسی<sup>(ع)</sup> آورده، می‌توان به سه تفاوت دست یافت:

الف) تعیین وقت راز و نیاز و گفت و گو با حق و پرسش و پاسخ در پیشگاه خداوند،

چه از نوع شبانه‌اش (مسامره) و چه از نوع روزانه‌اش (محادثة)، در رفتار دو فرستاده حق متفاوت است؛ در پیوند با حضرت محمد<sup>(ص)</sup>، خداوند، مشتاق ملاقات با حبیب دردانه خود است. به گفته عطار: «بهر خویش آن پاک جان را آفرید» (عطار، ۱۳۷۲: ۲۸۰). بنابراین، خداوند جبرئیل را که واسطه وحی است، جهت تحقق این امر، نزد پیامبر<sup>(ص)</sup> فرستاد. اما تعیین وقت درباره ملاقات و راز و نیاز حضرت موسی<sup>(ع)</sup> با حق، از ناحیه موسی<sup>(ع)</sup> است: «اندر دوستی مسامره<sup>(۱)</sup> کامل تر بود از محادثه. و تعلق مسامره به حال پیغمبر است ... و تعلق محادثه به حال موسی ... است» (هجویری: ۱۳۸۴: ۵۵۶).

ب) خواست و دعوت موسی<sup>(ع)</sup> از حق، به منظور دیدار با خدا همراه با ناله و لابه و زاری و انتظار است؛ آن هم بعد از چهل شبانه روز محقق می‌شود. اما در پیوند با پیامبر اسلام، به یک شب این ملاقات صورت می‌گیرد: «چون حق - تعالی - خواست که وی را وقتی باشد با وی، جبرئیل را با براق بفرستاد تا وی را به شب از مکه به قاب قوسین رسانید ... و چون خواست که وی را با حق وقتی باشد از پس چهل روز وعده و انتظار به طور آمد و سخن خداوند - تعالی - بشنید تا منبسط شد» (همان).

ج) پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> در شب معراج به پیشگاه حق نائل می‌شود؛ فارغ از اینکه او به چه چشمی به دیدار حق راه یافت. اما موسی<sup>(ع)</sup> به این توفیق دست نیافت و تاب تجلی حق نیاورد و بی هوش بر زمین افتاد: «موسی عرض کرد که خدایا خود را به من آشکار بنما که تو را مشاهده کنم. خدا در پاسخ فرمود که مرا تا ابد نخواهی دید ولیکن در کوه بنگر اگر کوه به جای خود برقرار تواند ماند تو نیز مرا خواهی دید. پس آنگاه که نور تجلی خدا بر کوه تابش کرد کوه را متلاشی ساخت و موسی بی‌هوش افتاد» (سوره اعراف، آیه ۱۴۳).<sup>(۲)</sup> هجویری این مورد را این گونه بیان کرده است: «[موسی] با حق راز گفت و از وی سخن شنید. چون به نهایت رسید، زبان اندر کشف جلال لال شد و دل از کنه عظمت متحیر گشت... لا أحصی ثناءً علیک، گفتم... و سؤال رؤیت کرد از مراد باز ماند و از هوش بشد. چون به هوش باز آمد، گفت: ثُبْتُ إِلَيْكَ (الاعراف، ۱۴۳) تا فرق ظاهر شد میان آنکه آورده باشند؛ قوله تعالی: سبحان الذی أسرى بعبده لیلاً (الاسراء، ۱) و میان آنکه آمده باشد؛ قوله تعالی: و لَمَّا جَاءَ لِمِيقَاتِنَا (الاعراف، ۱۴۳)» (هجویری: ۱۳۸۴: ۵۵۶).

۱-۲. مقایسه با رویکرد به بحث درجه صبوری در برابر انوار تجلی

هجویری در مقایسه‌ای دیگر که بین پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> و موسی<sup>(ع)</sup> آورده، درجه تحمل و صبوری هر دو فرستاده حق را در رویارویی با تجلی حق، سخته و سنجیده است؛ اولاً در پیوند با پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> تجلی بر پیامبر رخ داد، اما در باره موسی<sup>(ع)</sup> تجلی حق بر کوه طور بود؛ ثانیاً صبوری و استقامت پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> در برابر تجلی حق، او را به درجه کمال رساند، اما واکنش حضرت موسی، بی‌هوشی و بی‌تابی در برابر انوار تجلی حق بود. «یکی را حقایق و معارف همه اشیاء نشان دادند و عارف حقیقی گردید به گونه‌ای که گفت: من رأنی فقد رأی الحق. هر که ما را دید خدا را دیده است» (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۱۳۷) و «یکی را جواب درخواست «ارنی»، «لن ترانی» دادند؛ گفت که: ربّ ارنی أنظرَ الیک. یعنی ذات خود را به من نمای تا من در تو نظر کنم. قال لن ترانی. حضرت عزّت جواب فرمود که هرگز تو ما را نبینی؛ یعنی تا تویی تو باقی است من در حجاب تویی از تو محجوبم» (همان: ۱۳۳).

هجویری که به استناد آیه «و ما منّا اِلّا له مقامٌ معلوم» (سوره صافات، آیه ۱۶۴) مقام‌هایی چون ذکر و معرفت و قرب و جمع<sup>(۳)</sup> و فقر و مسکنت و صحو و سکر<sup>(۴)</sup> و ... را برای پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> قائل است، در این مقایسه مقام «تمکین»<sup>(۵)</sup> را متعلق به پیامبر اکرم و مقام «تلوین»<sup>(۶)</sup> را متعلق به حضرت موسی<sup>(ع)</sup> می‌داند: «مراد از آن [مقام تلوین] تغییر و گشتن از حال به حال خواهند ... چنان که موسی ... متلوّن بود. حق - تعالی - یک نظر به طور تجلی کرد هوش از وی بشد. کما قال الله تعالی: و خرّ موسی صعقاً (سوره اعراف، آیه ۱۴۳) و رسول ... متمکّن بود. از مکه تا به قاب قوسین در عین تجلی بود. از حال نگشت و تغییر نیاورد و این درجت اعلی بود» (هجویری، ۱۳۸۴: ۵۴۶).

۱-۳. مقایسه با رویکرد به بحث فنا و بقا

مقایسه دیگر هجویری بین محمد<sup>(ص)</sup> و موسی<sup>(ع)</sup> بحث فنا و بقای صفت است. وجود کوه هستی موسی<sup>(ع)</sup> مانع و رادع و حجاب و حایل رؤیت و شهود حق بود. به قول شیخ شبستری:

تو را تا کوه هستی پیش باقی است      جواب لفظ ارنی لن ترانی است

(لاهیجی، ۱۳۸۳: ۱۳۳)

اما پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> که از وجود و هستی و خانه طبیعت خود و یا به تعبیر شیخ محمود شبستری از «خانه امّهانی» بیرون آمده در مشاهده جمال و جلال حق فانی شده بود:

برون آی از سرای امّ هانی

بگو مطلق حدیث من رئانی

(همان: ۱۳۷)

«اگر تایب باقی الصّفه باشد، عقده اسرارش حل نگشته باشد و چون فانی الصّفه باشد، ذکر صفت ورا درست نیاید، موسی ... گفت: تُبْتُ إِلَيْكَ (الاعراف، ۱۴۳) در حال بقای صفت، و رسول... گفت: لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ، در حال فنای صفت» (هجویری، ۱۳۸۴: ۴۳۳).

عطار نیشابوری در منطق‌الطیر این دو تفاوت حضرت موسی و حضرت محمد که یکی را به ناز آوردند و دیگری خود به نیاز رفت و نیز یکی را با نعلین به درگاه راه دادند و دیگری را خطاب «فاخلع نعلیک» آمد، به روشنی و زیبایی ذکر کرده است:

موسی عمران اگر چه بود شاه	هم نبود آنجاش با نعلین راه
این عنایت بین که بهر جاه او	کرد حق با چاکر درگاه او
چاکرش را کرد مرد کوی خویش	داد با نعلین راهش سوی خویش

(عطار، ۱۳۷۳: ۱۹)

برتری پیامبر<sup>(ص)</sup> در فنای هستی خود نسبت به پیامبران دیگر را از عبارات و توصیفات که شاعران بزرگ ما در اشعار خود آورده‌اند، می‌توان فهمید. ترکیباتی چون «نعلین موسی»، «سوزن عیسی»، «دانه گندم»، «حرص داود»، «مملکت‌داری سلیمان» و ... این حقیقت را آشکار می‌سازد که خواجه دو جهان، در پیشگاه حضرت حق از همه چیز دل ببرید و در شب معراج به هیچ چیز التفات نکرد تا به مرتبه فنای از خود و بقای به حق رسید. به تعبیر نظامی:

ز آرزوی داشته دندان بداشت      کز دو جهان هیچ به دندان نداشت

(نظامی، ۱۳۷۴: ۱۹۱)

مفهوم «هیچ به دندان نداشتن» و طمع بریدن از دنیا، در نهج‌البلاغه هم یادآوری شده است: پیامبر اسلام «از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کند و بدان ننگریست چندان که گوشه چشم بدان افکند. تهی گاه او از همه مردم دنیا لاغرتر بود و شکم او از همه خالی‌تر. دنیا را بدو نشان دادند، آن را نپذیرفت ... روی زمین می‌خورد و چون بندگان می‌نشست و به دست خود پای افزار خویش را پینه می‌بست و جامه خود را خود وصله می‌نمود ... پرده‌ای بر در خانه او آویخته بود که تصویرهایی داشت، یکی از زنان خویش را گفت: این پرده را از من پنهان کن که هرگاه بدان می‌نگرم دنیا و زیورهای آن

را به یاد می‌آورم» (نهج البلاغه، ۱۳۷۴، خطبه ۱۶۰). بی‌تردید به واسطه این پرهیز و دوری از دنیا دوستی پیامبر است که او را با ناز به بارگاه ملکوت بردند و اکرام کردند. هجویری، در کتاب خود به این نوع «بردن» اشاره کرده و شیوه «آوردن و آراستن» به واسطه حق را بر شیوه «رفتن و خواستن» به وسیله بنده برتری داده و ستوده است: «صوفی آن باشد که هستی وی را نیستی نباشد و نیستی وی را هستی نه ... و صورت این اندر دو پیغامبر ... ظاهر توان کرد؛ یکی موسی ... که اندر وجودش عدم نبود گفت: ربّ اشرح لی صدری و یسر لی امری (سوره طه، آیات ۲۶ و ۲۵) و دیگر رسول ما ... که اندر عدمش وجود نبود تا گفتند: ألم نشرح لک صدرک (سوره انشراح، آیه ۱). یکی آرایش خواست و زینت طلب کرد و دیگر را بیاراستند و وی را خود خواست نه» (هجویری، ۱۳۸۴: ۵۵، ۵۶).

#### ۱-۲. مقایسه با ابراهیم<sup>(ع)</sup>

در کشف‌المحجوب، میان پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> و حضرت ابراهیم<sup>(ع)</sup>، دو مقایسه صورت گرفته است؛

#### ۱-۲-۱. مقایسه مقامی

##### الف) مقام ابراهیم

مقایسه اول این است که هجویری «محاضره» را مقام ابراهیم<sup>(ع)</sup> می‌داند؛ زیرا ابراهیم خلیل با توجه به تفکر و تأمل، در مظاهر طبیعت و ملکوت آسمان‌ها و پی بردن به حقیقت آن و دستیابی به یقینی قلبی و باوری استوار از مرگ و اصرار در درخواست خود از حق در کشتن آن چند پرنده و بر قله چند کوه نهادن و نیز رفتار و فعلی که از خود در خداپرستی به نمایش گذاشت و از مشاهده ستاره و ماه و خورشید، به کمال حق رسید، او در هر صورت، از فعل به فاعل و از خلق به خالق و از سبب به مسبب پی برد. در این فرایند او هم خود را دید و هم خلق را: «تدیدى که چون خلیل ... اندر ملکوت آسمان‌ها نگاه کرد و اندر حقیقت وجود آن تأمل و تفکر نمود، دلش بدان حاضر شد، به رؤیت فعل طالب فاعل گشت تا حضور وی فعل را دلیل فاعل گردانید و اندر کمال معرفت گفت: اَنّى وَجّهتُ وَجّهىَ للذی فَطَّرَ السمواتِ وَالارضَ حنیفاً» (هجویری، ۱۳۸۴: ۵۴۸-۵۴۷).

##### ب) مقام محمد<sup>(ص)</sup>

هجویری «مکاشفه» را که برتر از مقام محاضره است، مقام محمد<sup>(ص)</sup> می‌داند؛ زیرا

پیامبر<sup>(ص)</sup> در معراج از سر احترام و ادب، به هر دو جهان، هیچ اعتنا و توجهی نکرد و گواه قرآنی «ما زاغ البصر و ما طغی» (سورهٔ نجم، آیه ۱۷) بر این مقام و برجستگی پیامبر<sup>(ص)</sup> مهر تأیید نهاد: «حبیب را چون به ملکوت بردند، چشم از رؤیت کل، فرا کرد. فعل ندید و خلق ندید و خود را ندید تا به فاعل مکاشف شد اندر کشف. شوق بر شوقش بیفزود و قلق بر قلقش زیادت شد ... هر چند که بر دل، حکم تنزیه دوست ظاهرتر شد، شوق دوست زیادت تر گشت ... آنجا که خلت بود، حیرت کفر نمود و اینجا که محبت بود، ... حیرت سرمایه شد» (هجویری، ۱۳۸۴: ۵۴۸-۵۴۷).

#### ۱-۲-۲. مقایسه رفتاری

#### الف) رفتار پیامبر اسلام با کافران

مقایسه دوم کشف‌المحجوب میان پیامبر<sup>(ص)</sup> و حضرت ابراهیم<sup>(ع)</sup> نحوه رفتار و کردار این دو پیامبر حق، با مشرکان و کافران است. پیامبر اعظم که به تصریح قرآن، رحمت برای جهانیان است: «و ما ارسلناکَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِینَ» (سورهٔ انبیاء، آیه ۱۰۷) در مواجهه با همه مردم، از هر رنگ و نژاد و مسلک و مذهبی، پیوسته مهربان و رحیم و میهمان نواز بود. ای بسا عرب جاهلی مشرک در مکه یا مدینه چیزی از پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> می‌خواست یا ناسزایی به پیامبر می‌گفت که کاملاً ناروا و از روی ستم بود و بعضی اصحاب، به خشم، اما از سر ارادت خواهان دفع و زجر مشرک جاهل می‌شدند؛ ولی پیامبر رحمت، با روی گشاده و خنده شکرستانی مخصوص خود، نادان مشرک را یا به راه می‌آورد و یا در کمال امنیت و آرامش به شهر و خانه خود برمی‌گرداند. رفتار سرتاسر احترام و همراه با عطف و رأفت پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> با پسر کافر حاتم طایی که هجویری آن را نقل کرده از این دست است: «چون پسر حاتم به نزدیک پیغمبر ... آمد پیغمبر ردای خود برگرفت و اندر زیر وی بگسترانید و گفت: إِذَا اتَاکُم کَرِیْمٌ قَوْمِ فَاکْرَمُوهُ» (هجویری، ۱۳۸۴: ۴۶۴-۴۶۳). سعدی نیز در باب دوم بوستان خواهش خاضعانه دختر حاتم طایی از پیامبر اعظم در زمینه آزادی از بند اسارت هم‌طایفه‌های خود و پذیرش کریمانه آن را از سوی پیامبر رحمت بیان کرده است. این گذشت و ایثار پیامبر، سرانجام، کافری چون برادر این دختر را نزد پیامبر رحمت کشاند و دلیل مسلمانی او شد.

#### ب) رفتار ابراهیم با کافران

در کشف‌المحجوب رفتار تند حضرت ابراهیم<sup>(ع)</sup> با گبر میهمان، عتاب و خطاب حق را به دنبال دارد. پیامبری که با وجود میهمان نوازی‌اش قرصی نان را از میهمان هفتاد

ساله حق دریغ داشت، نهیب حق او را از مقام «جود» که برتر از مقام «سخاوت» است، محروم کرد تا جود، مقام مخصوص پیامبر رحمت و محبت باشد و سخاوت، مقام مخصوص پیامبر بت شکن: «و اندر اخبار صحاح است که ابراهیم خلیل ... چیزی نخوردی تا مهمانی نیامدی. وقتی سه روز بود تا کسی نیامده بود؛ گبری بر در سرای وی آمد و وی را گفت: تو چه مردی؟ گفتا: گبری. گفت: برو که مهمانی و کرامت مرا نشایی. تا از حق - تعالی - بدو عتاب آمد که: کسی را که من هفتاد سال پیرودم تو را کرا نکنند که گرده ای فرا وی دهی؟» (همان).

### ۱-۳. مقایسه با داود<sup>(ع)</sup>

مقایسه از جهت نسبت فعل بنده به خود یا به حق مقایسه دیگری که هجویری در کشف‌المحجوب آورده مقایسه و تفاوت فعل پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> با فعل حضرت داود<sup>(ع)</sup> است. به نظر هجویری، علت اینکه خدای رحیم در قرآن کریم، فعل پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> را به خود نسبت می‌دهد و فعل پیامبری همچون داود<sup>(ع)</sup> را به خود این پیامبر، مقام استغراق و فنای پیامبر<sup>(ص)</sup> در حق و رسیدن و باقی شدن او به بقای حق است؛ زیرا پیامبر اکرم به جایی می‌رسد که همه، خدا است. غیری در میان او و حق نیست. در حقیقت، اتحاد قطره با دریا است. همان مقامی است که صوفیه از آن به «فقر» یاد می‌کنند و در آن سالک و عارف به فنای فی‌الله می‌رسد. در این صورت، فعل مرد حق، همه فعل حق می‌شود. بنابراین، در مقایسه دو فعل «تیر انداختن پیامبر اسلام» و «قتل جالوت» به دست داود<sup>(ع)</sup> که در قرآن آمده، فعل پیامبر اسلام<sup>(ص)</sup> به دلیل اتصاف به صفات حضرت حق، منتسب و اضافه به حق است و کشته شدن دشمن دین به دست داود<sup>(ع)</sup>، منتسب و اضافه به خود اوست: «چون رسول ... مستغرق و مغلوب بود، فعلی از وی حاصل آمد، خداوند - تعالی - نسبت فعل از وی دفع کرد و گفت: آن فعل من بود نه فعل تو. هر چند نشانه فعل تو بودی. و ما رمیت از رمیت و لکن الله رمی (سوره انفال، آیه ۱۷). یا محمد آن مشتکی خاک اندر روی دشمن نه تو انداختی، من انداختم، چنان که هم از آن جنس فعلی از داود ... حاصل آمد، و گفت و قتل داود جالوت (سوره بقره، آیه ۲۵۱). یا داود جالوت را تو کشتی. و این اندر تفرقه حال بود و فرق باشد میان آن که فعل وی را بدو اضافه کند و او محل آفت و حوادث و آن که فعل وی را به خود اضافه کند و وی قدیم و بی‌آفت» (هجویری، ۱۳۸۴: ۳۷۶).



## ۲. اخلاق و رفتار پیامبر اکرم (ص)

در هر کتابی که نویسنده آن، پیامبر اسلام را مدح و وصف کرده و او را شناسانده است، اخلاق دوستانه و رفتار مهربانانه پیامبر با دوست و دشمن را نشان داده است. بی‌شک، خداوند، کسی را به کار خطیر پیامبری برمی‌گماشته که پیشینه‌ای شایسته در بین مردم داشته است. چنان که تاریخ نشان می‌دهد پیامبر اعظم (ص) این استعداد و شایستگی مسئولیت و امانت «رسالت آخرین» را داشته و گرنه پذیرش این دعوت و رسالت از طرف مردم سخت‌تر از آن می‌شد که اتفاق افتاده است و عمر گرانمایه بیشتری باید صرف می‌شد تا آیینی که بر پایه محبت و معرفت بنیان نهاده شده با آهنگی رسا و دلنشین در ذهن و ضمیر آدمیان خاکی نشین، قرار و آرام بگیرد. بی‌تردید، در جامعه‌ای که ارزش‌های انسانی گرفتار آفت نادانی بود و قتل و زجر و زنده به گور کردن، مایه نازش و بالش مردم طایفه باوری بود که ننگ و نام را در خشونت می‌دیدند، مهر و محبت و اخلاق ناب انسانی، تنها ابزاری بود که می‌توانست تیزی شمشیر خشونت را کند، کند. بردباری و صبوری «سوه رحمت»، در برابر کافران و دشمنان، به حدی بود که پیوسته می‌گفت: «اللّٰهُمَّ اهدِ قومی فأنّهم لا یعلمون» (همان: ۱۵۶).

### ۱-۲. رفتار با انس بن مالک

هجویری در کشف‌المحجوب، اخلاق و رفتار پیامبر اکرم (ص) با یاران و نیازمندان و جاهلان و کافران زمان را آورده و ستوده است. چنان که از انس بن مالک روایت می‌کند که طی ده سال معاشرت با پیامبر اسلام، هرگز کلمه «أف» از او نشنید: «رُوی عن انس بن مالک أنّه قال: صحبت رسول الله ... عشر سنین و خدمتُهُ فوالله ما قال لی: اف قطُّ و ما قال لشیءٍ فعلتُ، لم فعلتَ کذا؟ و لا لشیءٍ لم افعله الاّ فعلتَ کذا. گفت: ده سال رسول را ... خدمت کردم به خدای که هرگز مرا نگفت که: اف و هرگز هیچ کار نکردم که مرا بگفت که: چرا کردی؟ و آنچه نکردم هرگز مرا نگفت که: فلان کار چرا نکردی؟» (هجویری، ۱۳۸۴: ۵۰۱).

### ۲-۲. رفتار با فرزندان حاتم طایی

نمونه دیگر اخلاق و رفتار پسندیده پیامبر که در کشف‌المحجوب آمده، رفتار او با عدی بن حاتم طایی است. در قرن دوم هجری که طایفه طی در جنگ با رزمندگان اسلام شکست خوردند و منشور اسلام را نیز نپذیرفتند، افراد قبیله از جمله دختر حاتم

طایی، اسیر شدند. عدی بن حاتم - برادر این دختر - فرار کرد. پس از آنکه پیامبر، شفاعت خواهرش را درباره آزادی اسیران طی پذیرفت و خود او (دختر) را نیز آزاد کرد، خواهر از برادرش درخواست گرویدن به دین اسلام نمود. عدی به مدینه آمد و پیامبر با اعزاز و اکرام، او را به خانه برد و ردای پیامبری خود را پهن کرد و او را بر آن نشانند. این اخلاق پسندیده و رفتار شایسته پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup>، سرانجام عدی را به دایره دین اسلام وارد کرد و او حتی یکی از یاران امام علی<sup>(ع)</sup> در واقعه صفین گردید: «چون پسر حاتم به نزدیک پیغمبر ... آمد پیغمبر ردای خود برگرفت و اندر زیر وی بگسترانید و گفت: اذا اتاکم کریم قوم فاکرموه» (همان: ۴۶۴) چون کریم قومی نزدتان آمد او را گرامی بدارید.

### ۲-۳. شبانی و کارگری

پیامبر پیش از پیامبری شغل داشت و کار و تجارت می‌کرد؛ با کاروانی از تاجران و شتران به شامات می‌رفت. پس از پوشیدن کسوت پیامبری هم، پیوسته کار می‌کرد و در مدینه، مزرعه‌داری و نخل‌نشانی داشت. حکایتی دلنشین داریم که چگونه این «کارگر سدره نشین» با آن مقام قاب قوسینی، بر دست پینه بسته کارگری بوسه می‌زند. و باز حکایتی داریم که چگونه این چوب به دست شتران، سینه خود را به بهای زخم و ضربه‌ای سهوی، آماجگاه بهانه‌عصایی از اصحاب می‌کند. هر چند آماجگاه صحابی، بوسه گاه او می‌شود، حکایت همچنان باقی است که پیامبر عاقبت اندیش، شتربانی ساده و سخت کوش بوده است. حکایاتی داریم که نشان می‌دهد پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> همراه کاروانیان و لشکریان در سفر و حضر، همدست و همدوش دیگران کار می‌کرده و عرق می‌ریخته و توصیه اصحاب را برای استراحت کردن و فراغت از کار عملگی رد می‌کرده است. هجویری، نقلی از ابوهریره آورده که چگونه پیامبر در موقع کار، او را به کار تشویق کرده است: «از ابوهریره ... روایت کنند که رسول ... اندر حال عمارت مسجد خشت می‌کشید و من می‌دیدم که وی را می‌رنج رسید. گفتم: یا رسول الله! آن خشت به من ده که من به جای تو این کار بکنم. گفت: یا با هریره، خذ غیرها، فانها لا عیش الا عیش الآخرة» (همان: ۳۰۴).

### ۲-۴. بخشندگی

بخشندگی پیامبر<sup>(ص)</sup> در کشف‌المحجوب هجویری در دو مورد بیان شده که در یک مورد آن عطا و کرم شگرف پیامبر، نسبت به کافری است که خشنود از بخشش پیامبر،

قوم و قبیله خود را به مسلمان شدن فرا می‌خواند و در مورد دیگر، بخشندگی و عطای او، نسبت به اصحاب و یاران در عین گرسنگی و قناعت خود اوست: «از انس [بن مالک] می‌آید که: مردی نزدیک پیغمبر ... آمد و پیغمبر وی را یک وادی - میان دو کوه - پر گوسفند بخشید. چون وی به قوم خود بازگشت، گفت: یا قوم‌ماه! مسلمان شوید که محمد عطای کسی می‌بخشد که وی از درویشی نترسد. و هم انس روایت کند که پیغمبر را ... هشتاد هزار درم بیاوردند. بر گلیمی ریخت. تا همه بندها از جای برخواست. علی - رضی‌الله عنه - گوید: من نگاه کردم، اندر آن حال، سنگی بر شکم بسته بود از گرسنگی» (هجویری، ۱۳۸۴: ۴۶۷-۴۶۶).

## ۲-۵. ایجاد پیوند برادری

یکی از کارکردهای اجتماعی پیامبر که به خوبی در کشف‌المحجوب انعکاس یافته، ایجاد پیوند برادری بین یاران و نزدیکان است؛ دایره‌های پیوندی که پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> بین هر دو نفر از یاران خود برقرار کرد، حکایتی از رابطه برادرانه دو صحابی پیامبر در کشف‌المحجوب هجویری ذکر شده تا آنان که به حق، مقام سلمان را از ابوذر برتر گفته‌اند، به دستاویزی دیگر دست یابند؛ زیرا ابوذر در نخوردن و خوابیدن خود، زندگی را بر همسر خود چنان تنگ کرد که همسر وفادارش، به ناچار شکایت از شوی را نزد برادر شوی برد و سلمان، ابوذر را توصیه به ترک آن کرد. لفظ «برادر تو» که در این حکایت بر زبان این زن خطاب به سلمان فارسی جاری می‌شود و نیز قبول سفارش سلمان، عمق اعتقاد خانواده‌های یاران پیامبر را به این پیوند نشان می‌دهد؛ اتفاقاً در این حکایت نظر سلمان را پیامبر هم تصدیق و تأیید می‌کند: «چون شب اندر آمد، گفت: ای برادر می‌باید که اندر خفتن با من موافقت کنی ... چون دیگر روز بود، بوذر به نزدیک پیغمبر ... آمد. وی گفت ... من همان گویم یا باذر که دوش سلمان گفت: انَّ لجسدکَ علیکَ حقاً» (همان: ۵۰۷).

## ۳. روحیه عرفانی و عبادی پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup>

### ۳-۱. نماز

هجویری در کشف‌المحجوب احادیثی را از پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> در بزرگداشت نماز آورده که بیانگر عشق و علاقه پیامبر به نماز است. نماز که از دیدگاه امام علی<sup>(ع)</sup> امانتی است

که آسمان‌ها و زمین از تحمل بار آن فرو ماندند، پیامبر را شادان می‌ساخت و پیوسته می‌گفت: «أرحنا یا بلال بالصَّلوه» یا بلال ما را به نماز و بانگ نماز خرم گردان. (همان: ۴۴۱). پیامبر از شدت شوق و اشتیاق به نماز دچار جوششی می‌شد که شب‌ها او را در خانه محبوب به راز و نیاز وامی‌داشت: «یصلی و فی جوفه أزیزٌ کأزیزِ المرجل. چون پیغمبر - علیه السلام - نماز کردی، اندر دلش جوشی بودی چون جوش دیگ روپین که اندر زیر آن آتش افروخته باشد» (همان: ۴۳۹) و اگر توصیه حق به شکیبایی نبود، ای بسا او از شدت عشق، بی‌طاقت می‌شد. صبر بر نماز که کاری همیشگی و امانتی سنگین بر دوش آدمی است، مسلمان را چنان بی‌طاقت می‌کند که از خدا توفیق صبوری بر آن می‌خواهد. اما پیامبر که بر نماز، عاشق و مشتاق بود و بار آن را خوش به دوش می‌کشید تنها امر «وَأصطبر علیها»ی محبوب به تعبیر قرآن او را طاقت و توان بر آن می‌بخشید.

در کشف‌المحجوب در دو مورد به نماز پیامبر که همراه با رنج و ورم پاهایش در اثر ایستادن مداوم در هنگام ادای آن بوده اشاره شده است؛ یک بار جایی که از او می‌پرسند: «یا رسول‌الله تو را گناه اولین و آخرین عفو کرده است، چندین رنج بر خود، چرا نهی؟ این، کسی کند که «مأمون العاقبه» نباشد. وی گفت: ... این جمله فضل و منت و لطف و نعمت خدای است ... أفلا أکونُ عبداً شکوراً؟ نباید که من بنده شکور باشم؟ چون او کرم و خداوندی کرد، نباید که من نیز از راه بندگی به مقدار طاعت از راه شکر به استقبال نعمت باز شوم» (همان: ۱۵۱-۱۵۰) و یکی هم هنگامی است که خداوند این رنج نهادن و تکلف در طاعت که پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> آن را سزای خدایی خداوند هم نمی‌داند، او بر حبیب دردانه خود روا نمی‌دارد. علت این توصیه به پیامبر در سوره «طه» از دیدگاه هجویری، محبت مستحکمی است که بین پیامبر و خدا وجود دارد و این محبت، آن رنج را آسان می‌کند: «اما روا باشد که بنده را خداوند - تعالی - اندر دوستی خود به درجتی رساند که رنج گزاردن طاعت از وی برخیزد؛ از آنچه رنج امر بر مقدار محبت آمر صورت گیرد. و هر چند که محبت قوی تر بود، رنج طاعت، سهل تر بود. و این ظاهر است اندر حال پیغمبر ... که چون از حق بدو قسم آمد «لَعمرُک» (سوره حجر، آیه ۷۲) وی چندان عبادت کرد به شب و روز که از همه کارها بازماند و پای‌های مبارک وی بیاماسید تا خداوند ... گفت: «طه ما أنزلنا علیک القرآن لیتشقی. (سوره طه، آیه ۲-۱) و نیز روا بود که اندر حال گزارد فرمان رؤیت طاعت از بنده برخیزد. کماکان للنبی ... : هر

روزی هفتاد بار من بر کردار خویش استغفار کنم. از آنچه به خود و به کردار خود می‌ننگریست» (هجویری، ۱۳۸۴: ۴۵۷).

هجویری به عنوان دوستدار و علاقه‌مند پیامبر<sup>(ص)</sup> توصیه پیامبر به نماز را در احادیثی که از او نقل کرده نشان داده است: «و قوله علیه‌السلام: الصلوة و ما ملکت ایمانکم» (همان: ۴۳۹) و در جایی دیگر از کتاب آورده که: «رسول ... گفت: جعلت قره عینی فی الصلوه. روشنی چشم من اندر نماز نهاده‌اند: یعنی همه راحت من اندر نماز است... هر نماز وی را معراجی بودی و قربتی... جان وی اندر نماز بودی و دلش اندر نیاز و سرش اندر پرواز و نفسش اندر گداز، تا قره عین وی نماز شدی» (همان: ۴۴۲).

### ۲-۳. روزه

به غیر از نماز، چگونگی روزه پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> هم، در کشف‌المحجوب منعکس شده است. در روزگاری که هجویری نمونه‌هایی از تکلف و سخت‌گیری بی‌حد و اندازه بعضی صوفیان را در روزه‌داری، مثال می‌آورد و اتفاقاً آنان دلیل کارشان را هم متابعت از سنت پیامبر اسلام اعلام می‌کنند، او شیوه شایسته پیامبر در روزه‌داری و تأکید او به اصحاب در پرهیز از روزه‌های پی در پی را، گوشزد می‌کند. هجویری برای روزه‌های پی در پی (وصال) پیامبر و ترک این کار از طرف دیگران، دو دلیل می‌آورد: یکی تأکید خود پیامبر در این مورد است؛ زیرا در روزه‌های وصال برای او از حق، هر شب قوت و قوتی می‌رسید و دیگر اینکه چون پیامبر برخوردار از معجزه است، هجویری روزه وصال را که نوعی کرامت است و کاری در ردیف معجزه، برای پیامبر ممکن و روا و برای غیرپیامبر، ناروا می‌داند: «و قال النبی ... الصوم لی و أنا أجزی به، روزه از آن من است و به جزای آن من اولی ترم از آنچه آن عبادتی سرّی است ... و دیدم که «ایام بیض» و «عشرهای مبارک» بداشتندی و «رجب» و «شعبان» و «ماه رمضان» بداشتندی و دیدم که صوم داود ... بداشتندی که آن را پیغمبر ... گفت: خیر الصیام و آن صوم، روزی بود و فطر روزی». (همان: ۴۶۹-۷۰) و درباره روزه وصال پیامبر آورده است: «اما اندر روزه وصال نهی آمده است از پیغمبر ... که چون وی وصال کردی صحابه نیز با وی موافقت کردند. گفت: شما وصال مکنید. ائی لست کاحدکم ائی ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی. که من چون شما نیستم. مرا هر شب از حق - تعالی - طعام و شراب آرند» (همان: ۴۷۲).

### ۳-۳. خواب

هجویری اختلاف نظر صوفیان در مسئله خواب و ترجیح آن بر بیداری نزد گروهی از آنان و ترجیح بیداری بر خواب نزد گروهی دیگر را در کتاب خود همراه با ذکر احادیث و دلایلی از هر دو گروه آورده است. او با آوردن حکایاتی از افراط و تکلف بعضی صوفیان در بیداری، خواب و بیداری ای را، ارزشمند و مفید می‌داند که از سر تکلف نباشد. نه بیداری متکلفانه منظور و مطلوب هجویری است و نه خواب متکلفانه. او برای خواب و بیداری غیرمتکلفانه دو مورد را مثال می‌آورد؛ یکی خواب و بیداری پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> و دیگری خواب و بیداری اصحاب کهف. چنین خواب و بیداری پر بها و قیمتی از نظر هجویری وقتی به انسان دست می‌دهد که او دست از تعلقات و مادیات و هر چه غیر حق است بکشد؛ پیش از خواب از گناه توبه کند و پس از خواب به سر گناه نرود. بیداری وقتی مفید است که در آن معصیت حق نباشد و خواب از آن جهت مفید است که موهبت و نعمت و فعل حق بر بنده است، پس: «قیمت نه آن را بود که به تکلف بیدار بود؛ که قیمت آن را بود که بی‌تکلفش بیدار کرده‌اند؛ چنان که رسول را خدای - عزوجل - برگزید و به درجت اعلی رسانید، وی نه اندر خواب تکلف کرد نه اندر بیداری؛ تا فرمان آمد که: قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلاً (سوره مزمل، آیه ۲) و قیمت نه آن را بود که به تکلف بخشید، قیمت آن را بود کش بخوابانند؛ چنان که خدای - عزوجل - اصحاب کهف را برگزید و به محل اعلا رسانید و لباس کفر از گردن ایشان برکشید. ایشان نه اندر خواب تکلف کردند نه اندر بیداری ... لقوله تعالی: وَ تَحْسَبُهُمْ آيِقَاطًا وَ هُمْ رُقُودٌ (سوره کهف، آیه ۱۸)» (هجویری، ۱۳۸۴: ۵۲۰).

### ۴. موضوعات دیگر

هجویری افزون بر موضوعاتی که گذشت، به موضوعات مختلف دیگر مثل اعجاز پیامبر<sup>(ص)</sup>، معراج او، شفاعت او، برتری بر ملائک، سخنان مشایخ صوفیه درباره پیامبر، مقام‌های پیامبر چون: قرب و فقر و صحو و سکر و مسکنت و معرفت و...، و نیز اقوال و احادیث او درباره اهل تصوف، علوم، ابواب و احوال و مقامات عرفانی و ... اشاره کرده است.

## نتیجه‌گیری

شناخت صحیح هجویری نسبت به شخصیت پیامبر اکرم و استناد به احادیث او در اکثر ابواب و فرق تصوف و کشف حقایق احکام دینی، گنجینه‌ای ارزشمند از موضوعات متنوع چون علم و فقر و توحید و معرفت حق و ایمان و نماز و زکات و روزه و طهارت و حج و ... که در احادیث پیامبر بازتاب یافته، پیش روی محققان و نویسندگان قرار داده است. هجویری در بین احوال عارفانه که کاملان طریق حق می‌پیمایند، حال «مسامره» را که دوام انبساط سالک همراه با کتمان سر حق است، شأن مناسب پیامبر اعظم می‌داند. نیز با توجه به رأی و اندیشه صوفیه در باب فقر که در اصطلاح خود، آن را عبارت از: فناء فی الله و اتحاد قطره با دریا و بالاترین و ارجمندترین مرتبه کاملان<sup>(۸)</sup> می‌نامند و با توجه به اختصاص این مقام به پیامبر اعظم از طرف صوفیه و انتساب فقر خود در سیر و سلوک عرفانی به او، هجویری در بحث فنا و بقاء، برای پیامبر اعظم، ویژگی «فانی الصفه» (= مقام فقر) قائل شده است. حتی اعتقاد هجویری در اختصاص حال عرفانی «مکاشفه» به پیامبر اعظم ناشی از این رویکرد او به فقر و فنای عارفانه است که در شب معراج به پیامبر دست داد. گذشته از این، در نگاه عرفانی هجویری، صبوری پیامبر اعظم در برابر انوار تجلی حق، گشادگی و انشراح سینه او در دریافت وحی، باور و یقین قلبی او به هر فعلی از حق و انتساب هر فعلی از او به حضرت حق نیز در مقایسه با دیگر پیامبران الهی، برجسته‌تر و والاتر نشان داده شده است.

هجویری در بحث مسائل اخلاقی و اجتماعی، حسن خلق را ویژگی مهم و عامل توفیق پیامبر اعظم در دعوت و شریعت خود می‌داند. مهربانی و بخشندگی او نسبت به زنان و فرزندان، یاران و ناآشنایان و حتی کافران و جاهلان، او را منجی مردم خود و پیامبر رحمت برای همه مردم گیتی قرار داده است. هجویری همچنین با توجه به گرایش بعضی صوفی مسلکان سده‌های نخست اسلامی به تکلف در طاعت و عبادت حق و پرهیز آنان از کار و کوشش، سخت‌کوشی پیامبر و کار و تلاش و تجارت و اعتدال در عبادت او را در اثر خود ستوده و تحسین کرده است.

## پی‌نوشت

۱. این دو (مسامره و محادثه) عبارت است از دو حال از احوال کاملان طریق حق. و حقیقت

- آن حدیث سَری باشد مقرون به سکوت زبان؛ یعنی محادثه و حقیقت مسامره دوام انبساط به کتمان سر است. مسامره وقتی بود بنده را با حق و محادثه وقتی بود به روز که اندر آن سؤال و جواب بود ظاهری و باطنی و از آن است که مناجات شب را مسامره خوانند و دعوات روز را محادثه. پس حال روز مبنی باشد بر کشف و از آن شب بر ستر.
۲. قال ربّ ارنی أنظر الیک قالَ لَن ترانی ولكن انظر الی الجبل فإن استقرّ مکانهُ فسوفَ ترانی فلما تجلی ربّه للجبل جعلهُ دَکاً و خَرَّ موسی صعقاً»
۳. الجمع ما جمع باوصافه و التفرقه ما فرق بافعاله؛ یعنی جمع آن است که خداوند با اوصاف خود جمع آورد و تفرقه آن است که با افعال خود پراکنده کرد.
۴. سکر و غلبه عبارتی است که ارباب معانی کرده‌اند از غلبه محبت حق و صحو عبارتی است از حصول مراد.
۵. تمکین عبارت است از اقامت محققان اندر محل کمال و درجه اعلی.
۶. تلوین از عبارات صوفیه است مثل حال و مقام و مراد از آن تغییر و گشتن از حال به حال است.
۷. و اذ تقولُ للذی انعمَ اللهُ علیه و انعمتَ علیه امسک علیک زوجک و اتق الله و تخفی فی نفسک ما الله مُبديهِ و تخشی الناسَ واللهُ اَحَقُّ اَنْ تخشیهُ فلما قضی زیدٌ منها وطراً و کان امرُ اللهِ مفعولاً.
۸. ر.ک. لاهیجی، ۱۳۸۳: ۸۷.



## منابع

- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۷۳) بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات سخن.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۷۲) منطق‌الطیر، سیدصادق گوهرین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- لاهیجی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۳) مفاتیح‌الاعجاز، محمدرضا برزگر خالقی و عصمت کرباسی، تهران، انتشارات زوار.
- نظامی، یوسف بن‌الیاس (۱۳۷۴) احوال و آثار و شرح مخزن‌الاسرار، برات زنجانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- نهج‌البلاغه (۱۳۷۴) ترجمه سیدجعفر شهیدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۸۴) کشف‌المحجوب، تصحیح محمود عابدی، تهران، انتشارات سروش.

